

همگرایی و واگرایی دولت‌های توسعه‌یافته و در حال توسعه

سعید دهقان خاوری^{۱*}

سید حسین میرجلیلی^۲

چکیده

طی چندین دهه گذشته فقط تعداد محدودی کشورها (کمتر از ۱۰ درصد اقتصادهای جهان) توانستند از سطح پایین یا متوسط درآمد به درآمد بالا پیشرفت نمایند اما علیرغم افزایش وزن کشورهای درآمد متوسط در رشد جهانی، تعداد زیادی از این کشورها با درآمد متوسط، در دام درآمد متوسط گیر افتاده‌اند. راهبرد پیشرو-پیرو که مبتنی بر الگوبرداری از کشورهای پیشرو می‌باشد، به تبیین این همگرایی و واگرایی عوامل تعیین‌کننده پرداخته تا با الگوبرداری از نسل‌ها و موج‌های توسعه‌یافتگی، فرصت دنباله‌روی را برای دیگر کشورهای در حال توسعه ارائه نماید. این راهبرد در قالب سه فرآیند درون‌کشوری شامل دنباله‌روی از کشورهای توسعه‌یافته از طریق صنعتی شدن و بهینه‌سازی صنایع طبق سیکل درون‌صنعتی و بین‌صنعتی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تجارت محور و تخصص‌گرایی توافق شده، می‌باشد. فرایندهای درون‌منطقه‌ای این مدل نیز شامل فرآیندهای پله‌ای و زنجیره‌ای، تجارت و بازار بین منطقه‌ای و سرمایه‌گذاری بین منطقه‌ای می‌باشد. نتیجه مهم اینکه این فرآیندها در بستر سیاست‌هایی همچون تغییرات ساختاری، انتخاب صحیح کشور پیشرو، توسعه صادرات محور و توجه به مزیت‌های نسبی صورت گرفته است. نتیجه هشداردهنده نیز در این مسیر وجود رویکردهای اشتباه است؛ به طوری که در برخی موارد کشور اصلاً در جهت تغییرات ساختاری حرکت نکرده اما در برخی موارد کشور در جهت تغییرات ساختاری حرکت نموده اما این تغییرات با مزیت‌های نسبی کشور و ساختار عوامل تولیدش، همسو نبوده است.

واژگان کلیدی: توسعه اقتصادی، همگرایی و واگرایی، راهبرد پیشرو-پیرو، تغییرات ساختاری، رشد اقتصادی



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره هشتم، شماره

اول، شماره پیاپی

بیست و هفتم

بهار ۱۳۹۷

۱. استادیار، عضو هیات علمی گروه اقتصاد دانشگاه مپید (نویسنده مسئول) saeed.khavari@gmail.com *

۲. دانشیار، عضو هیات علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی h.jalili@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۹

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره هشتم، شماره پیاپی بیست و هفتم، صص ۴۰-۷

مقدمه

تحقیق و بررسی در خصوص رشد پایدار، موضوع مهمی برای اقتصاددانان و سیاست‌گذاران از زمان آدام اسمیت بوده است. اما مسأله مهم این بود که رشد شتابان عمدتاً به انگلیس (جائیکه انقلاب صنعتی در آن شروع شد)، چند اقتصاد اروپای غربی و چند کشور دیگر مانند استرالیا، کانادا، نیوزیلند و آمریکا، محدود گردید. این کشورها توانستند با قدم گذاشتن در جای پای انگلستان، به رشدشان شتاب دهند. همچنین طی قرن گذشته تعداد کمی از اقتصادهای آسیایی شامل ژاپن و ببرهای آسیای شرقی که شامل هنگ کنگ، چین، جمهوری کره، سنگاپور و تایوان می‌باشند و همچنین اقتصادهای نوظهوری همچون هند و برزیل با قدم گذاشتن در این مسیر توانستند به رشد پایدار و درآمد بالادست یابند. بنابراین به‌خوبی می‌توان دید بجز تعداد معدودی از اقتصادهای دنیا که با کشورهای توسعه‌یافته قبل از خود همگرا شده‌اند، مابقی نتوانسته‌اند در این زمینه موفق باشند و نتیجه این رشد شتابان، واگرایی و اختلاف درآمد میان این چند کشور محدود با کشورهای با درآمد پایین بود به‌طوری‌که نسبت درآمد این چند کشور به درآمد کشورهای درآمد پایین از ۸٫۷ در سال ۱۸۷۰ به ۳۸ در سال ۱۹۶۰ رسید (ردی و مینویی^۱، ۲۰۰۹).

بنابراین مشخصه گسترده‌ای که در قرن بیستم روی داد واگرایی میان کشورهای درآمد بالا و کشورهای در حال توسعه بود، هرچند تعداد محدودی کشورها (کمتر از ۱۰ درصد اقتصادهای جهان) توانستند از سطح پایین یا متوسط درآمد به وضعیت درآمد بالا پیشرفت نمایند. با این وجود اغلب کشورهای در حال توسعه از رشد ضعیف رنج می‌برند. به‌طوری‌که بین سال‌های ۱۹۶۰ و ۲۰۰۹، فقط یک سوم کشورهای با درآمد پایین به سطح درآمد متوسط رسیده‌اند. علیرغم افزایش وزن کشورهای درآمد متوسط در رشد جهانی، تعداد زیادی از این کشورها با درآمد متوسط، در دام درآمد متوسط^۲ گیر افتاده‌اند؛ از کشورهایی که مستقل بودند و در سال ۱۹۶۰ دارای درآمد متوسط بودند، تا

1. Reddy & Minoui
2. Middle Income Trap

سال ۲۰۰۹ تقریباً سه چهارم آنها یا در همان سطح درآمد متوسط ماندند و یا به سمت درآمد پایین، پسروی و برگشت داشته‌اند.

از این رو اگر به تلاش‌های به شکست انجامیده اکثر کشورهای در حال توسعه و به‌ویژه به کشورهای اندکی که موفق شدند توجه کنیم، می‌توانیم طبیعت و عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی را جستجو نماییم. واگرایی در عملکرد رشد میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، برخلاف پیش‌بینی همگرایی که در جریان اصلی تئوری‌های اقتصادی وجود داشت، منجر به مباحثه و بحث گردید. برخی معتقدند که محققین رشد، توجه محدودی به مسأله ناهمگنی داشته‌اند. ناهمگنی یعنی تفاوت‌هایی که هر کشور دارد و تمام کشورها مثل هم و همگن نیستند و محققین رشد به ویژگی‌های خاص هر کشور توجه ننموده‌اند و تجویزات، بدون در نظر گرفتن این خصیصه بوده است. در اینجا سؤال اساسی مطرح می‌شود که چرا همگرایی در خصوص تعداد محدودی کشورها صورت گرفته و این الگو پایدار مانده است؟ به بیان دیگر سؤال اصلی در این تحقیق این است که مسیر همگرایی کشورهای در حال توسعه با توسعه‌یافته چیست و دارای چه فرآیندها، سیاست‌ها و استراتژی‌هایی می‌باشد؟ بنابراین در این پژوهش به دنبال آن هستیم با بررسی روند همگرایی و واگرایی میان کشورهای در حال توسعه و توسعه‌یافته و تبیین این مفهوم، به توضیح راهبردی که کشورهای معدود موفق در این زمینه بکار بسته‌اند، بپردازیم و خصوصیات آن را مورد بررسی قرار دهیم. این تحقیق از نظر نوع، تحقیقی پژوهشی و روش تحقیق توصیفی تحلیلی می‌باشد. از نظر محققین این پژوهش این موضوع یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین مسائلی است که کشورهای در حال توسعه از جمله ایران باید به آن توجه کنند. از این رو فرضیه اصلی در این تحقیق آن است که مسیر همگرایی کشورهای در حال توسعه با کشورهای در حال توسعه مسیری با ویژگی‌ها و استراتژی‌های مشخص است که کشورهای موفق در حال توسعه آن را پیموده‌اند و اگر کشور در حال توسعه‌ای همچون ایران بخواهد با کشورهای توسعه‌یافته نسل‌های قبل همگرا گردد باید به این مسیر و سیاست‌های آن توجه نماید.

۱. پیشینه تحقیق

در تحقیقات داخلی تحقیق و پژوهشی که کامل به موضوع مورد بحث مقاله پرداخته باشد، وجود ندارد اما به چند مورد که تا حدی به مسأله همگرایی و واگرایی پرداخته‌اند اشاره می‌شود.

صادقی و همکاران (۱۳۹۶) در مقاله‌ای به بررسی تجربی همگرایی دموکراسی در کشورهای در حال توسعه پرداخته‌اند. در این تحقیق از رویکرد اقتصادسنجی فضایی و داده‌های پانل در دوره زمانی ۱۹۹۰-۲۰۱۴ استفاده شده است. نتایج نشان می‌دهد مجاورت جغرافیایی کشورها اثر مثبت و معناداری بر دموکراسی دارد. به طور متوسط افزایش سطح دموکراسی همسایگان جغرافیایی باعث ۶ درصد افزایش دموکراسی می‌شود که نشان‌دهنده تأثیرپذیری سیاسی کشورها از یکدیگر است. به طور کلی، اثرات فضایی دموکراسی یا نظریه انتشار در کشورهای در حال توسعه تأیید می‌شود. بنابراین با توجه به نظریه انتشار و همگرایی دموکراسی، افزایش (یا کاهش) سطح دموکراسی در یک کشور می‌تواند باعث افزایش (یا کاهش) دموکراسی کشورهای مجاور شود.

سعادت و محسنی (۱۳۹۳) به بررسی همگرایی اقتصادی میان ایران و کشورهای حوزه دریای خزر با استفاده از مدل جاذبه پرداخته‌اند. این مقاله همگرایی اقتصادی میان ایران و کشورهای حوزه دریای خزر شامل آذربایجان، قزاقستان، روسیه و ترکمنستان را بررسی می‌کند. از این رو، از یک مدل جاذبه بر اساس اثبات جدید و با استفاده از تصریح ماتریاس (۱۹۹۷) استفاده شده و برآوردها به صورت حداقل مربعات تعمیم یافته (GLS) انجام شده است. جامعه آماری این تحقیق شامل پنج کشور در دوره زمانی ۲۰۰۸-۱۹۹۸ است. نتایج نشان می‌دهد همکاری‌های اقتصادی ایران و کشورهای حوزه دریای خزر، به افزایش قابل ملاحظه جریانات تجاری دوجانبه منجر می‌شود. همچنین، در این گروه کم‌ترین مقاومت وارداتی به ایران تعلق دارد که از لحاظ توان صادراتی، رتبه دوم را به خود اختصاص داده است، بنابراین، اگر ایران با کشورهای منطقه، طرح تجارت آزاد ایجاد کند، ممکن است بیشترین اثر ایجاد تجارت در بازار ایران رخ دهد. همچنین، مشخص گردید کشش بلندمدت صادرات بزرگ‌تر از کشش بلندمدت واردات است.

پور احمدی (۱۳۸۹) به بررسی رویکردهای مختلف در علت همگرایی و واگرایی اتحادیه اروپا و آمریکا پرداخته است. در توضیح روابط اتحادیه اروپا-آمریکا یک نگاه فرهنگ محور معتقد است زیرساخت های فرهنگی و تمدنی مشترک، ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا را به سوی اتخاذ مواضع یکسان و هماهنگ در قبال مسائل بین‌المللی هدایت می‌کند. رویکرد سیاست محور اما بر این اعتقاد است که اتحادیه اروپا و آمریکا کشورهای دموکراتیکی محسوب می‌شوند که چون صلح لیبرالی میان کشورهای لیبرال و جنگ علیه رژیم‌های اقتدارگر تلویحاً یک ارزش محسوب می‌شود، بنابراین بنیادهای سیاسی-ارزشی موجب هماهنگی میان مواضع اتحادیه اروپا و آمریکا می‌شود. دیدگاه سوم بر اساس رویکرد رئالیستی و قدرت محور بر این باور است که منافع ملی جوهره اصلی سیاست بین‌الملل و قدرت نیز ابزار اصلی در نیل به اهداف محسوب می‌شود. بنابراین دیدگاه اتحادیه اروپا و آمریکا تنها در حوزه‌هایی مواضع همگرا و یکسان دارند که منافع ملی آنها اقتضا می‌کند. در این مقاله ضمن ارائه چهارچوب نظری پژوهش به بررسی همگرایی و واگرایی در روابط اقتصادی اتحادیه اروپا-آمریکا، همگرایی و واگرایی در روابط امنیتی-سیاسی (درون آتلانتیکی)، و همگرایی و واگرایی در روابط سیاسی-امنیتی بین‌المللی (فرا آتلانتیکی) می‌پردازیم. همچنین به جایگاه جمهوری اسلامی و منافع آن در روابط دوسوی آتلانتیک اشاره داریم.

خلیلی عراقی و مسعودی (۱۳۸۵) به بررسی تئوری همگرایی و جایگاه ایران و مسیر طی شده اقتصاد ایران در این خصوص می‌پردازد. به عقیده نویسنده تئوری همگرایی در شکل اولیه پیش‌بینی می‌کند که درآمد سرانه و بهره‌وری نیروی کار در بین کشورهای مختلف جهان همگرا می‌شوند. اما در واقعیت با چند قطبی شدن اقتصادهای جهان پیش‌بینی این تئوری تحقق نیافت. در نتیجه تئوری اولیه به تئوری همگرایی شرطی و تئوری جهش اقتصادی تغییر و تعدیل یافت. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که کل کشورهای جهان دو نقطه همگرایی کشورهای ثروتمند و کشورهای کم درآمد دارند. به نظر می‌رسد اقتصاد ایران به کشورهای کم درآمد همگرا شده است و اگرچه در کل دوره ۱۹۷۵-۲۰۰۲ شکاف درآمدی آن افزایش داشته است اما در دهه آخر این دوره اندکی

این شکاف کاهش یافته است و به‌منظور جهش به سمت کشورهای ثروتمند باید توانایی‌های اجتماعی (تکنولوژیکی) را افزایش دهد. در اینجا به چند مورد از تحقیقات خارجی که به این موضوع پرداخته‌اند، اشاره می‌گردد.

کوسای و تران^۱ (۱۹۹۴) صنعتی شدن را با دو نسبت صنعت ساخت به تولید ناخالص داخلی و سهم صنعت ساخت از کل صادرات اندازه‌گیری نمودند که نشان می‌دهد صنعتی شدن از طریق FDI به ترتیب از کره به تایلند و بعد مالزی و سپس اندونزی طی دوره ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ گسترش یافته است. (یعنی گسترش جغرافیایی راهبرد پیشرو- پیرو). همچنین تولید نیز به ترتیب از نساجی به ایاف مصنوعی به فولاد به تجهیزات اداری در هر کشور ارتقاء یافته است (یعنی ارتقاء ساختاری صنعت طبق پیشرو- پیرو). بنابراین هم مدل پیشرو- پیرو از کشوری به کشور دیگر تأیید شده و هم در داخل هر کشوری مورد تأیید قرار گرفته است. همچنین این یافته‌ها تأیید کننده نمودار مرز سرمایه‌گذاری کوچیما نیز می‌باشد.

همچنین کمیته اقتصادی APEC^۲ (سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا-اقیانوسیه^۳) مطالعه‌ای در خصوص همبستگی میان الگوهای تجارت و سرمایه‌گذاری برای اقتصادهای عضو APEC برای سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۹۰ و ۱۹۹۲ انجام داد. نتیجه تحقیق این بود که سرمایه‌گذاری مستقیم و تجارت مکمل هم هستند و جانشین یکدیگر نمی‌باشند و این بدین معنی است که FDI در این منطقه PROT می‌باشد و مخالف تجارت نیست. همبستگی میان تجارت و FDI در کشورهای عضو APEC مثبت، قوی و قابل توجه است.

واتاناب^۴ (۱۹۹۷) نیز در تحقیقی که انجام داده، اظهار می‌کند که FDI دوجانبه میان خود کشورهای گروه آسیای شرقی (که عمدتاً از NIE ها به ASEAN و چین صورت گرفته است) افزایش بیشتری از جریان ورودی FDI از ژاپن، ایالات متحده و EU به

1. Kosai and Tran

2. Asia-Pacific Economic Cooperation

۳. سازمانی اقتصادی که متشکل از ۲۱ کشور منطقه آسیا و اقیانوس آرام است.

4. Watanabe

این گروه (یعنی NIE ها، ASEAN و چین) طی نیمه اول دهه ۱۹۹۰ داشته است. این بدین معناست که جریان‌های متقابل سرمایه‌گذاری مستقیم بین خود گروه آسیای شرقی بیشتر از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بوده که ژاپن، ایالات متحده و اتحادیه اروپا در این گروه انجام داده‌اند. البته همین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی دوجانبه میان گروه آسیای شرقی نیز جریان بیشتر از NIE ها به ASEAN و چین بوده است تا بالعکس. این ساختار جدید جریان‌های FDI موجب بالا رفتن تأمین مالی درون گروهی شده است. افزایش جریان‌های FDI متقابل میان اعضای گروه آسیای شرقی همراه با گسترش تجارت درون گروهی نیز بوده است. به طوری که تجارت درون گروهی بیان اعضای این گروه از ۳۲,۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به ۱۳۶,۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ (رشد چهار برابری) و به ۳۳۶,۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ (یعنی رشد ۲,۵ برابری) داشته است. یعنی تأیید نظریه رشد FDI محور که موافق تجارت و همراه با گسترش تجارت است یعنی همان PROT-FDI که به بیان دیگر یعنی همزمان که جریان‌های FDI درون این گروه و میان اعضای آن افزایش یافته است، تجارت درون این گروه و میان اعضای آن رشد قابل و توجهی داشته است. البته افزایش جریان‌های سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی درون گروهی نسبت به جریان‌های ورودی از ژاپن، ایالات متحده و اتحادیه اروپا دلیل بر نادیده گرفتن نقش آنها در توسعه یافتگی این گروه نیست. نقش ژاپن، ایالات متحده و اتحادیه اروپا مهم بوده و نمی‌توان نقش آنها را در فراهم نمودن بازارها، سرمایه و تکنولوژی برای آسیای شرقی نادیده گرفت.

۲. تبیین مسأله واگرایی و همگرایی

قبل از انقلاب صنعتی درآمد سرانه ثروتمندترین کشور ۵ برابر بزرگتر از درآمد سرانه فقیرترین کشور بود. انقلاب صنعتی در انگلستان، نقطه آغاز عصر جدیدی در تاریخ اقتصادی است. در هشت دهه ابتدایی قرن هجدهم، رشد صنعتی انگلستان (به‌عنوان اقتصاد پیشرو جهان در آن زمان) متوسط ۰,۷ تا ۰,۸ درصد در سال بود. این نرخ

به سرعت در قرن نوزدهم افزایش یافت و بین سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۹۱۱ به متوسط ۲٫۸ درصد در سال رسید (کرشنکرون، ۱۹۵۵).

این روند در خصوص این کشور و کشورهای پیرو آن ادامه یافت و سپس ژاپن و دیگر کشورهای آسیای شرقی با الگوبرداری از مسیر آنها توانستند به رشد بالادست یابند. طی دهه‌های اخیر نیز برخی از کشورهای بزرگ با درآمد متوسط همچون چین، هند و برزیل توانستند به رشد شتابان و پایدار دست یابند که دنیا را به سمت اقتصاد چند قطبی برده است شاخص بانک جهانی این موضوع را تأیید می‌کند. این شاخص نشان می‌دهد که چند کشور در اقتصاد دنیا از نظر معیارهای سهم رشدشان از کل رشد دنیا، تأثیرگذاری‌شان بر اقتصاد دنیا از طریق تجارت، مالی و تکنولوژیکی، بر اقتصاد دنیا تأثیرگذار هستند و قطب اقتصادی دنیا محسوب می‌شوند. بنابراین طبق شاخص چند بعدی قطبی بودن، ۶ کشور در حال توسعه جزو ۱۵ کشور بالای دنیا طی دوره ۲۰۰۸-۲۰۰۴ قرار دارند.

به‌عنوان نتیجه این رشد بالا که در میان کشورهای در حال توسعه اتفاق افتاد، جهان وارد دوره و عصر جدیدی شد، عصری که اقتصادهای در حال ظهور به‌عنوان قطب‌های جدید رشد تبدیل گردیدند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در میان پنج کشور اول در توزیع رشد جهانی، همگی بجز چین از کشورهای صنعتی بودند. اما در دوره ۲۰۰۹-۲۰۰۰ همه بجز ایالات متحده از کشورهای در حال ظهور بوده‌اند که چین در بالای این لیست قرار دارد. در این میان کشورهایی مانند ژاپن و بره‌های آسیای شرقی (هنگ کنگ، کره جنوبی، سنگاپور و تایوان موفق بوده‌اند. در ربع آخر قرن بیستم کشورهای در حال توسعه بزرگی همچون چین، هند و برزیل قطب‌های رشد دنیا شدند، اما هنوز اکثر کشورها در دنیا از داشتن رشد شتابان ناتوان هستند (مدیسون، ۲۰۱۰).

جهت بررسی این واگرایی می‌توان GDP سرانه کشورها را با ایالات متحده که نماد کشورهای پیشرفته و صنعتی بعد از جنگ جهانی دوم است، بسنجیم. آمار نشان می‌دهد که سهم کشورها در هر دسته تقریباً ثابت مانده و فقط در درصد کشورهایی که بالاتر از

حد کشورهای با درآمد متوسط هستند (۰,۳-۰,۷) رشد وجود داشته است اما در سهم کشورهای که در سطح ۰,۷ تولید ناخالص داخلی سرانه ایالات متحده قرار داشتند چندان افزایشی وجود ندارد. در مقادیر پایینی، سهم کشورهای که ۰,۱ یا کمتر از ۰,۱ ایالات متحده قرار دارند نیز ۴۰ درصد بوده است. به طور مداوم، بیش از ۸۰ درصد کشورهای در دنیا دارای GDP سرانه‌ای به اندازه نصف یا کمتر از نصف ایالات متحده دارند. بر اساس این معیار برخی کشورها هستند که به جای بالا رفتن از نردبان توسعه و همگرایی با کشورهای درآمد بالا، به سمت پایین حرکت کرده‌اند و به سمت پایین واگراتر شده‌اند. از جمله این کشورها می‌توان به برخی از کشورهای آفریقایی اشاره نمود که تعدادی از آنها از کشورهای درآمد متوسط به کشورهای کم درآمد در سال ۱۹۸۰ تنزل یافته‌اند. همچنین کشورهایی بودند طبق این معیار در وضعیت کشورهای پردرآمد قرار داشتند اما به MIC سقوط نموده‌اند. نتیجه این است که تعداد کمی از کشورها توانستند از درآمد پایین به درآمد متوسط و سپس به درآمد بالا برسند (روزن بلات، ۲۰۱۲).

این روند واگرایی در میان اقتصادهای دنیا به عنوان معمای درآمدی است و موضوع اصلی تحقیق برای اقتصاددانان حوزه توسعه برای دهه‌ها بوده است. در واقع اروپای غربی و آسیای شرقی مناطقی هستند که این مسیر همگرایی را با کشورهای پیشرو خود با موافقت طی نموده‌اند که در این میان منطقه شرق آسیا قابل توجه تر است و مهم‌تر اینکه هنوز نیز ادامه این مسیر در این منطقه به وسیله نسل‌های جدید پیرو ادامه دارد و می‌تواند برای دیگر کشورهای ناتوان مفید و راهگشا باشد. بنابراین بیشتر بر روی تغییر و تحولات این منطقه و البته کل آسیا توجه خواهیم نمود.

آسیای شرقی از دهه ۱۹۶۰ دارای سریع‌ترین رشد منطقه‌ای در دنیا بوده است. به طوری که طی دو دهه گذشته میانگین رشد سالیانه اقتصادی آن حدود ۷ درصد بوده است که این نرخ بالاتر از ۵ درصد نرخ رشد بقیه جهان می‌باشد (لی، ۲۰۰۷).

1. Rosenblat
2. Li Xing

جدول ۱. شاخص‌های منتخب سه منطقه اقتصادی (۲۰۰۳)

شاخص	آسیای شرقی	اتحادیه اروپا	نفتا
جمعیت (میلیون نفر)	2014.5	453.3	420.6
تولید ناخالص داخلی (تیلیارد دلار)	7.5	11	12.3
متوسط رشد تولید ناخالص داخلی	7	5	6
پس انداز داخلی (درصد از تولید ناخالص)	28.8	20.2	15
سرمایه‌گذاری (درصد از تولید ناخالص)	26.5	18.7	37.5
جریان به درون FDI (میلیارد دلار)	105.5	295.5	36.4
جریان به بیرون FDI (میلیارد دلار)	57.7	337	173.4
تراز حساب جاری (درصد از تولید)	3.2	0.29	-4.1

منبع: اختر، ۲۰۰۴

الگو برداری از کشورهای موفق نه تنها موجب رشد بالا شده بلکه منجر به کاهش فقر در این مناطق نیز گردیده به طوری که کاهش شکاف درآمدی چین با کشورهای توسعه یافته باعث شده تا این درآمد خود را در قالب کاهش فقر مطلق در چین نشان دهد.

جدول ۲. وضعیت فقر در کشورهای نوظهور و کشورهای جنوب صحرای افریقا

شاخص	چین	هند	SSA
۱۹۸۰: درآمد سرانه بر	\$۵۲۴	\$۸۹۵	\$۱۷۸۹
۲۰۰۵: درآمد سرانه بر	\$۴۱۰۰	\$۲۳۰۰	\$۱۷۵۹
۱۹۸۰: درصد جمعیت	٪۸۵	٪۶۵	٪۵۳
۲۰۰۵: درصد جمعیت	٪۱۶	٪۴۱	٪۵۱
۱۹۸۰: جمعیت زیر خط	835,062,177	462,737,493	212,499,751
۲۰۰۵: جمعیت زیر خط	207,552,224	455,784,361	384,212,419

منبع: بانک جهانی

در سال ۱۹۹۰ چین هنوز یک کشور با درآمد پایین بود به طوری که درآمد سرانه این کشور (بر اساس شاخص برابری قدرت خرید) ۳۰ درصد پایین تر از میانگین کشورهای جنوب صحرای آفریقا بود. اما امروز چین یک کشور با درآمد متوسط است که درآمد سرانه این کشور سه برابر میانگین کشورهای جنوب صحرای آفریقا می باشد. مسأله کاهش فوق العاده نرخ فقر در چین بدلیل جذب تعداد عظیمی از نیروهای غیرماهر بخش کشاورزی در مرحله اول در صنایع سبک و سپس در صنایع ساخت پیشرفته تر بوده است (بانک جهانی، ۲۰۱۱).

۱۷

ظهور کشورهای بزرگ با درآمد متوسط همچون چین، هند و برزیل که بدلیل اینکه قطب های جدید رشد در دنیا هستند و دارای رشد پویا بوده و از نردبان صنعتی شدن بالا رفته اند، فرصت بی نظیری را برای تمام کشورهای در حال توسعه ای نسل بعدی ارائه می کنند، تا با الگوبرداری از آنها، مسیر توسعه یافتگی را طی نمایند. با آنکه چین خود یک کشور پیرو در مسیر توسعه بوده است اما اکنون این کشور در مرحله فارغ شدن از شغل های با مهارت پایین است و در حال تبدیل شدن به کشوری پیشرو می باشد. این فرآیند باعث آزاد شدن نزدیک به ۱۰۰ میلیون شغل صنعت ساخت کاربر خواهد شد که این تعداد برای دو برابر اشتغال در کشورهای درآمد پایین کافی است. کشورهای درآمد پایین که بتوانند این الگو را بصورت قاعده مند در آورند و آن را بصورت استراتژی مداوم اجرایی کنند، در این صورت خواهند توانست از این فرصت صنعتی شدن در جهت کاهش فقر و استفاده نمایند. در حال حاضر نیز متأخرین با دقت در انتخاب کشورهای پیشرو می توانند راهبرد پیشرو - پیرو را تقلید نموده و پیاده نمایند، الگویی که تمام اقتصادهای به توسعه رسیده از قرن ۱۸ تاکنون آن را بکار گرفته اند. از این رو عبارت استعاره ای گازهای در حال پرواز - اژدهایان پیشرو^۲ عبارت کلیدی این قسمت می باشد که می توان به مدل پیشرو-پیرو نیز تعبیر نمود.



مواجهه چین و
غرب مدرن:
امتناع، یادگیری
و دگرگونی

1. Leader-Follower
2. Flying geese-Leading dragons

۳. بررسی راهبرد پیشرو - پیرو در الگوی گازهای در حال پرواز

الگوی گازهای در حال پرواز که در خصوص یکپارچگی اقتصادی منطقه می‌باشد به وسیله اقتصاددان ژاپنی کانام آکاماتسو^۱ در دهه ۱۹۳۰ ایجاد شد. به مفهوم گسترده‌تر، این مدل برای ارزیابی الگوها و مشخصات یکپارچگی اقتصادی آسیای شرقی به کار رفت و توسعه مرحله به مرحله صنایع ساخت را در کشورهای در حال توسعه توضیح می‌دهد. تبیین این راهبرد در دو زیر بخش اصلی صورت می‌گیرد؛ یکی فرآیندها و پویایی‌های درون و درون منطقه‌ای است و دیگری اصول و سیاست‌های اصلی راهبرد پیشرو- پیرو می‌باشد که تحقیق حاصل به احصاء و تبیین آنها پرداخته است.

۳-۱. تبیین فرآیندها و پویایی‌های راهبرد پیشرو- پیرو

فرآیندها و پویایی‌های راهبرد پیشرو- پیرو به دو بخش درون کشوری و درون منطقه‌ای که تقسیم می‌گردد که هر کدام شامل موارد مختلفی می‌باشد که به تبیین و ذکر آنها می‌پردازیم.

۳-۱-۱. فرآیندها و پویایی‌های درون کشوری

دیدگاه‌های آکاماتسو عمدتاً توسط کوجیما^۲ گسترش یافت که در قالب سه فرآیند آن را بیان نمود؛ فرآیند تبیین دنباله‌روی از کشورهای توسعه‌یافته و رسیدن به سطح توسعه‌یافتگی^۳ از طریق صنعتی شدن و بهینه‌سازی صنایع، فرآیند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تجارت محور^۴ و فرآیند تخصص‌گرایی توافق شده^۵.

اول: دنباله‌روی از کشورهای توسعه‌یافته و رسیدن به سطح توسعه‌یافتگی از طریق صنعتی شدن و بهینه‌سازی صنایع

1. Akamatsu
2. Kojima
3. Catching-up
4. Pro-trade-oriented (PROT) foreign direct investment (FDI)
5. Agreed Specialization

هدف پیشرو- پیرو توضیح دادن فرآیند رسیدن کشورهای متأخر به کشورهای پیشرفته و صنعتی شدن آنها است که این موضوع در برگیرنده دو مطلب می‌باشد؛ اول یک الگوی پایه یعنی رشد یک صنعت در پی دنبال نمودن سه مسیر موفق واردات، تولید و صادرات می‌باشد و دوم یک الگوی متغیر و در حال تغییر برای اینکه صنایع متنوع گردند و از کالاهای مصرفی به سمت کالاهای سرمایه‌ای و یا به بیان دیگر از محصولات ساده به سمت محصولات پیشرفته تر و پیچیده تر حرکت نمایند. تنوع سازی (یا تعدد گرایی) محصولات (یا صنایع) در دو الگو طبقه بندی می‌شود؛ یکی سیکل درون صنعتی است که به وسیله تولید محصولات جدید در درون یک صنعت خاص ایجاد می‌شود، مثلاً حرکت از تولید پنبه به محصولات پشمی و از آن به الیاف مصنوعی یا حرکت از کالاهای ساده به سمت کالاهای پیچیده در داخل یک صنعت می‌باشد. دیگری سیکل بین صنعتی است که نشانگر توسعه یک صنعت جدید است مثلاً از صنعت نساجی به صنعت فولاد و از آن به صنعت کشتی سازی بعد حرکت به سمت صنعت اتومبیل سازی و بعد به صنعت کامپیوتر و یا به بیان دیگر حرکت از کالاهای مصرفی به کالاهای سرمایه‌ای می‌باشد. هر کدام از این سیکل‌ها چه سیکل درون صنعتی و چه سیکل بین صنعتی، برای ارتقاء کارایی و قدرت رقابتی یک صنعت، راهبرد پایه ای پیشرو- پیرو را به کار می‌گیرد و این راهبرد در این دو سیکل تکرار می‌گردد که این بهینه‌سازی تولید نامیده می‌شود. سیکل درون صنعتی همچنین موجب افزایش ارزش افزوده و رشد یک صنعت می‌شود. از طرف دیگر سیکل بین صنعتی موجب تنوع سازی در تولید می‌شود که همین امر باعث ارتقاء ساختار صنایع و صادرات می‌گردد. بدلیل آنکه هر دوی این مسیرها (تنوع سازی و بهینه‌سازی) به انباشت سرمایه (سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی) نیاز دارد، بنابراین ضروری است که به ترتیب و به نوبت برای آنها این سرمایه تأمین گردد. در ژاپن ابتدا تغییر ساختاری در خصوص ایجاد صنایع کلیدی جدید انجام گرفت و سپس بهینه‌سازی آن صنعت دنبال شد. این دو فرآیند یک مرحله از توسعه را تشکیل می‌دهند که ۲۰ تا ۲۵ سال طول می‌کشد.

دوم: سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تجارت محور

انتقال صنعتی شدن منطقه‌ای از طریق پیشرو- پیرو به وسیله مکانیسم تجارت با محوریت FDI تسهیل می‌گردد. این امر از طریق سرمایه‌گذاری کشوری که تولید محصولی که دیگر برایش مزیت نسبی ندارد، با انتقال و جابجایی خط تولید آن به کشور دیگر باعث تقویت مزیت نسبی کشور میزبان می‌گردد. بنابراین با انتقال تولید به کشور دیگر باعث ارتقاء و تقویت مزیت نسبی کشور دیگر می‌شود. این نوع تقویت مزیت نسبی از طریق FDI منجر به توسعه تولید و تجارت می‌گردد که نتیجه آن رشد FDI محور در اقتصادهای منطقه می‌گردد. طبق راهبرد پیشرو- پیرو و طی شدن دو مرحله، صادرات کالاهای مصرفی شروع به افزایش می‌کند و پس از رسیدن به اوج شروع به کاهش می‌کند چراکه کالاهای مصرفی کاربری همچون منسوجات بدلیل افزایش در دستمزدها، مزیت نسبی خود را از دست می‌دهند اما این فرآیند به نفع رشد اقتصادی خواهد بود. چون کشور به سمت کالاهای سرمایه بر و صنعتی شدن می‌رود و همین رشد اقتصادی را شتاب می‌دهد. در این مرحله یک کشور پیرو که دارای سطح دستمزد پایین تر می‌باشد، تولید محصولات صنعت نساجی را آغاز می‌کند. این مسیر انتقال تولید تسهیل می‌گردد اگر کشور پیشرو در قالب FDI، موجب شود سرمایه، تکنولوژی برتر و مهارت‌های مدیریتی به‌عنوان یک بسته کامل به کشور پیرو منتقل گردد، این امر موجب ارتقاء بهره‌وری در تولید خارجی کشور پیشرو می‌گردد. چون خط تولید خود را به کشور پیرو منتقل نموده و این را به تولید خارجی کشور پیشرو تعبیر نموده است. و در کل بهره‌وری بالا می‌رود چون کشور پیرو در تولید این کالای مصرفی دارای مزیت نسبی می‌باشد. اکنون تولیدات کشور پیرو هم در بازار داخلی خود و هم در بازارهای خارجی به فروش می‌رسد و سهمی از این تولید نیز به کشور پیشرو که خط تولید را منتقل نموده، وارد می‌گردد و این به مفهوم واردات معکوس می‌باشد. در این میان، کشور پیشرو به صادرات کالاهای سرمایه‌ای به کشور پیرو مبادرت می‌کند و همین موجب توسعه مقیاس تولید و کاهش هزینه‌های تولید کالاهای سرمایه‌ای در کشور پیشرو می‌گردد. این فرآیند PROT- FDI نامیده می‌شود. همچنین این فرآیند را تولید خارجی تعبیر کرده‌اند؛ یعنی کشور پیشرو به جای آنکه در کشور خود تولید کند، تولید را با

سرمایه و تکنولوژی خودش در کشور پیرویی انجام می‌دهد که دارای مزیت نسبی در این صنعت می‌باشد و همین موجب بالا رفتن مزیت نسبی کشور پیرو می‌شود.

سوم: تخصص‌گرایی توافق شده

تخصص‌گرایی توافق شده، ابزاری مؤثر برای افزایش تجارت درون صنعتی در منطقه‌ای یکپارچه می‌باشد. یعنی بنگاه‌های دو کشور توافق می‌کنند که هر کدام در تولید کالای به خصوصی تخصص یابند. به بیان دیگر اگر دو کشور (با بنگاه‌های دو کشور) توافق نمایند که کشور I در کالای متمایز X و کشور II در کالای متمایز Y تخصص یابد به این امر تخصص‌گرایی توافق شده گفته می‌شود که بدین صورت هر دو طرف می‌توانند به حجم فزاینده‌ای از هر دو کالا و با قیمت پایین‌تر دست یابند. پتری (۱۹۸۸)^۱ با بررسی‌های دقیقی به این نتیجه رسیده است که کره طبق راهبرد پیشرو- پیرو از ژاپن در توسعه صنعتی با ۱۵ تا ۲۰ سال تأخیر و فاصله، دنباله‌روی، تقلید و کپی برداری نموده است. در نتیجه ساختار صادرات کره دقیقاً مانند ژاپن می‌باشد که به‌وسیله موجودی عوامل آنها قابل توضیح است. طبق این تحقیقات ساختارهای صادرات هر دو مشابه همدیگر است و همین اهمیت توجه به صادرات کشور پیشرو را گوشزد می‌کند و همین‌طور موجودی عوامل را هم مورد نظر داشته است. بر اساس صنعتی شدن طبق پیشرو- پیرو، ساختار صنایع و ساختار صادرات میان کشورهای پیشرو و پیرو و همچنین میان خود کشورهای پیرو نیز کم و بیش شبیه یکدیگر خواهد بود. که این موضوع باعث ایجاد مسائل و مشکلاتی از قبیل تولید بیش از حد، رقابت خصمانه، دامپینگ و حمایت‌گرایی در کشورهای واردکننده می‌گردد. برای همین پتری برای کاستن از این مشکلات راهکار تخصص‌گرایی مورد توافق را پیشنهاد می‌دهد بنحویکه هر کشور در کالاهای متمایز تخصص پیدا نماید و به مبادله آن با دیگر کشورها و با هزینه کمتر بپردازد.



مواجهه چین و
غرب مدرن:
امتناع، یادگیری
و دگرگونی

۳-۱-۲. فرآیندها و پویایی‌های درون منطقه‌ای

اکنون در کنار مشخصات درون یک کشور که در بالا توضیح داده شد این راهبرد دارای ویژگیهای درون منطقه‌ای نیز می‌باشد. یعنی علاوه بر اینکه تغییرات ساختاری و حرکت پلکانی در درون کشور صورت می‌گیرد مانند مسیر صنعتی شدن که توضیح داده شد همچنین برخی از فرآیندهای پویای این مدل از جنبه منطقه‌ای نیز وجود دارد که شامل فرآیند پله‌ای و زنجیره‌ای الگوی روابط بین‌المللی اقتصادی و فرآیندهای تجارت و سرمایه‌گذاری می‌باشد.

موجهای صنعتی شدن منطقه‌ای (فرآیندهای پلکانی و زنجیره‌ای)

طبق راهبرد پیشرو-پیرو یک گروهی از کشورها در یک منطقه در سطوح مختلف توسعه‌یافتگی در تولید کالایی متناسب با مزیت نسبی خود فعال هستند که این موجب ایجاد موج‌ها و نسل‌های مختلف می‌شود. همانطور که قبلاً توضیح داده شد، مرحله اول وقتی است که یک کشور توسعه نیافته وارد اقتصاد بین‌المللی می‌گردد، کالای اولیه تولید می‌کند که در تخصصش هست و آن را صادر می‌کند و محصولات صنعتی برای مصرف داخلی را از کشورهای پیشرفته وارد می‌کند. در مرحله دوم رشد یک کشور کمتر توسعه‌یافته، تولید داخلی کالاهای وارداتی آغاز می‌گردد و بازار داخلی به‌عنوان یک مجرای فروش در نظر گرفته می‌شود. در مرحله سوم صنعت کالاهای مصرفی داخلی به سمت صنعت صادراتی حرکت می‌کند. در مرحله چهارم این کشورها دیگر کشورهای کمتر توسعه‌یافته نیستند و این کشورها صادرکننده این کالاهای به کشورهای توسعه‌یافته شده‌اند. این سطح توسعه‌یافتگی در کشورهای کمتر توسعه‌یافته ارتقاء می‌یابد. پدیده شاخص این مرحله این است که صادرات کالاهای مصرفی این کشورها شروع به کاهش می‌کند. چرا که تولید این کالاهای به تدریج به کشورهای کمتر توسعه‌یافته تر از این کشورها منتقل خواهد شد و کالاهای سرمایه‌ای که در مرحله سوم در داخل تولید می‌شدند اکنون صادرات آنها آغاز می‌گردد. البته این نکته قابل ذکر است که در برخی کشورها امکان دارد مراحل را زودتر طی نمایند.

کشورهای منطقه آسیای شرقی در مراحل مختلف مذکور هستند. ژاپن برای دیر وارد شدگان و متأخرین الگویی برای تقلید بوده است و نسل دوم فرمول توسعه را بطور اساسی از ژاپن فرا گرفتند؛ دستمزدهای پایین، آموزش و یادگیری خوب، نرخ بالای پس انداز و هدایت و رهبری قوی دولت از بخش خصوصی. وقتی ژاپن وارد مرحله بعدی می‌شد، مرحله فعلی را برای NIE های آسیایی می‌گذاشت تا آنها با گذراندن مرحله قبل خود وارد این مرحله شوند. بنابراین بعد از ژاپن، کشورهای NIE های آسیای شرقی نقش کلیدی در ایجاد موج دوم صنعتی شدن داشتند که اینکار را با استفاده از سرمایه، تکنولوژی‌ها و شیوه تولیدی که از ژاپن به آنها رسیده بود و همچنین طی دهه‌ها موفقیت در صنعتی شدن بدست آوردند. مجدداً سه کشور ASEAN توانستند با استفاده از فرصت‌هایی که در فرآیند اصلاحات ساختار تولید ژاپن و کشورهای NIE و جذب سرمایه‌گذاری‌ها و تکنولوژی‌های آنها بدست آمد موج سوم صنعتی شدن را ایجاد نمایند. این سه کشور را به‌عنوان نسل دوم NIE ها می‌شناسند. آنچه که اهمیت بالایی برای کل منطقه داشت، پرش اقتصادی چین بود که از طریق برنامه اصلاح اقتصادی از دهه ۱۹۸۰ انجام گردید که به‌عنوان موج چهارم صنعتی شدن در آسیای شرقی در نظر گرفته می‌شود. توسعه اقتصادی آسیای شرقی که طبق الگوی زنجیره‌ای بدست آمده است به‌طور آشکارا محصول آثار متقابل چهار موج صنعتی شدن است (کیم، ۱۹۹۱).

بنابراین می‌توان روابط اقتصادی بین منطقه‌ای را به صورت پله‌ای به خوبی در قالب زمان و فضا نشان داد. بتدریج محصولات بیشتر از طریق مراحل و بخش‌های مختلف در کشورهای مختلف بر اساس مزیت نسبی تولید می‌شوند. چهار مرحله در الگوی زنجیره‌ای وجود دارد: ۱. مرحله ابتدایی (فرآوری مواد غذایی، نساجی و محصولات چرمی) ۲. مرحله میانی (مواد معدنی غیر فلزی، محصولات لاستیکی، محصولات چوبی، پالایش مواد پتروشیمی و شیمیایی و غیره) ۳. مرحله آخر (پوشاک، لوازم الکترونیکی منزل، کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای) ۴. مرحله فناوری بالا (بیولوژی و زیست‌شناسی، فناوری اطلاعات، علوم مربوط به فناوری سطح بالا و پیشرفته). ژاپن تنها

1. New Industrialized Economies
2. Kim

کشوری است که با توجه به عملکرد کلی اقتصادش وارد مرحله چهارم شده است. کشورهای NIE های آسیای شرقی در هر دو مرحله سوم و چهارم به‌طور همزمان قرار دارند در حالیکه تعقیب کنندگان NIE ها وارد مرحله سوم شده‌اند.

این رابطه به شکل انتقال سریع کل صنعت از یک کشور به کشور دیگر نیست بلکه به صورت انتقال برخی از بخش‌های صنعتی خاص یا واحدهای تولید کالا مشخص و معین می‌باشد. مفهوم این اثرات متقابل انتقال را می‌توان به رابطه معلم - شاگرد تعبیر نمود. اقتصادهایی که صنایع یا بخش‌هایشان را به دیگر کشورها منتقل می‌کنند به‌طور همزمان مدیریت و فناوری‌های رقابتی خود را نیز به آنها می‌دهند. اثر یادگیری در نتیجه اثر تعقیب و پیرو بودن را توسعه می‌بخشد و آن کشورهای متأخر خواهند توانست توسعه اقتصادی‌شان را تسریع نمایند و شکاف درآمدی و شکاف استاندارد زندگی خود را با آن کشورهای پیشرفته کاهش دهند

این الگو در بیش از دو دهه در آسیا به‌طور مستمر در حال انجام است. برای نمونه ابتدا ژاپن ایفاگر مسلط خود در اسباب بازی بود اما آشکارا در حال بالا رفتن از نردبان تکنولوژی برای بازی‌های پیشرفته تر پلی استیشن بود. چین به‌عنوان یک کشور درآمد پایین در دهه ۱۹۹۰ هنوز صادرکننده حیوانات زنده در مقیاس زیاد بود و در دهه ۲۰۰۰ توانست از نردبان تولید به سمت تولید صنایع پیشرفته تر بالا رود و از ژاپن در پلاستیک، ماشین آلات و قطعات برقی و دریافت کننده‌های تلویزیون از نظر سهم صادرات جهانی سبقت بگیرد. کره جنوبی بازیکن اصلی در صادرات حیوانات زنده بود اما اکنون توانسته از بخش ابتدایی و رده‌های پایین نردبان به سمت بالا عبور کند. هند از نظر سهم بازار، عقب مانده است اما بتدریج در حال حرکت به سمت تولید کفش می‌باشد (جو، لین و وانگ، ۲۰۰۹).

جدول ۳. راهبرد پیشرو- پیرو در آسیا (رتبه بندی کشورها در صنایع منتخب سال‌های ۱۹۹۲ و ۲۰۰۸)

کشور	حیوانات زنده		دارو		کفش		آهن و فولاد	
	1992	2008	1992	2008	1992	2008	1992	2008
چین	1	1	2	3	1	1	3	1

4	4	2	4	1	3	4	5	هند
2	1	5	5	2	1	3	3	ژاپن
3	2	4	2	4	4	5	2	کره جنوبی
5	5	3	3	5	5	2	4	تایلند
اسباب بازی		تلویزیون		قطعات		پلاستیک		
2008	1992	2008	1992	2008	1992	2008	1992	
1	1	1	3	1	3	1	3	چین
5	5	5	5	5	5	5	5	هند
2	2	2	1	2	1	2	1	ژاپن
4	3	3	2	3	2	3	2	کره جنوبی
3	4	4	4	4	4	4	4	تایلند

منبع: پایگاه WITS بانک جهانی

جدول زیر که بر اساس آمار تجارت کفش تهیه شده است، تاییدی دیگر بر فرضیه پیشرو- پیرو است. این جدول بر اساس شاخص مزیت نسبی آشکار شده برای کشورهای پیشرو و متأخر در این صنعت تهیه شده است. این جدول نشان می‌دهد که ژاپن در اوایل دهه ۱۹۶۰ دارای مزیت نسبی آشکار شده بوده است. بعداً کشورهای دیگر با ورود به این عرصه، توانستند سهم‌های بیشتری از تولید جهانی را بدست آورند.

جدول ۴. مدل پیشرو- پیرو و تقسیم بین‌المللی تولید: اقتصادهای آسیایی با مزیت نسبی آشکارا در صنعت کفش، ۱۹۶۲-۲۰۰۰

مزیت نسبی آشکار شده (RCA) در صنعت کفش									
	2000	1995	1990	1985	1980	1975	1970	1965	1962
	چین	چین	چین	چین	چین	چین	چین	ژاپن	ژاپن
			تایوان	تایوان	تایوان	تایوان	تایوان	چین	چین
			کره	کره ج.	کره ج.	کره ج.	کره ج.	تایوان	
							پاکستان	کره ج.	

۱. مزیت نسبی آشکار از سهم صادرات کفش در صادرات اقتصاد آن کشور تقسیم بر سهم کفش در صادرات جهانی بدست می‌آید. مزیت نسبی یک اقتصاد وقتی آشکار می‌شود که این نسبت بزرگتر از یک باشد.

	فیلیپین	فیلیپین	فیلیپین	تایلند	تایلند
	تایلند	تایلند	اندونزی	اندونزی	اندونزی
ورود کشورها با سطح درآمد سرانه متوسط و پایین			هند	هند	هند
			ویتنام	ویتنام	ویتنام
			سريلانكا	سريلانكا	سريلانكا
			میانمار		
			بنگلادش		
ورود کشورها با سطح درآمد سرانه پایین			فیجی		
			کامبوج		

منبع: UNCOMTRADE

توسعه صنایع ساخت در ایالات متحده نیز نشان دهنده مسیری مشابه پیشرو- پیرو است. بررسی سهم‌های اشتغال کل طی دوره ۲۰۰۵-۱۹۵۸ برای ۹۹ صنعت ساخت نشان می‌دهد که سهم اشتغال کاربرترین صنایع به‌طور مستمر در طول دوره کاهش یافته است. برای صناعی که از نظر کاربری در رده میانی قرار داشته‌اند، سهم‌های اشتغال آنها ابتدا افزایش یافته و سپس کاهش یافته است. و سهم‌های اشتغال برای سرمایه برترین صنایع در طول دوره افزایش یافته است (لین و وانگ، ۲۰۱۱).

نکته مهم ساختار نیروی کار در این مدل است به‌طوری‌که تقسیم نیروی کار در آسیای شرقی دارای ساختار افقی و عمودی می‌باشد. تقسیم عمودی نیروی کار تبیین‌کننده این موضوع است که کشورهای پیشرفته در این منطقه، کشورهای میزبان تکنولوژی‌ها و صنایع فناوری بالا می‌باشند، در حالیکه کشورهای کمتر توسعه یافته، عرضه‌کننده نیروی کار ارزان و منابع می‌باشند. تقسیم افقی نیروی کار نیز به اثرات انتقالی از کشورهای پیشرفته به کشورهای کمتر توسعه یافته در قالب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، انتقال تدریجی و جزئی تکنولوژی و قراردادهای فرعی بین‌المللی اشاره دارد (چن، ۱۹۸۹).

استفاده از تجارت، بازار و سرمایه‌گذاری بین منطقه‌ای

البته در این خصوص در قسمت داخل کشوری نیز توضیح داده شد اما آماری در این زمینه ارائه می‌گردد. مطالعات بسیاری نشان می‌دهد که تجارت درون منطقه‌ای در حال گسترش است. اگر چه کشورهای آسیای شرقی بر صادرات به کشورهای صنعتی به‌عنوان موتور اصلی رشد تکیه می‌کنند اما در عین حال تجارت درون منطقه‌ای و تقاضای داخلی منطقه، نقش فزاینده را در توسعه اشان ایفا می‌کند.

۲۷

جدول ۵. مقایسه نسبت‌های تجارت درون منطقه‌ای (مناطق مختلف جهان)

منطقه	1980	1985	1990	1995	2000	2001	2002	2003
آسیای شرقی شامل ژاپن	34.7	40.2	45.6	55.5	54	55.4	57.3	54
کشورهای در حال توسعه آسیای شرقی	21.6	29.1	36.4	43.7	43.4	45.6	47.5	44.1
NIE	7.7	10.7	14.3	18.1	16.4	17.5	17.1	16.1
ASEAN	18	20.3	18.9	24.1	25.7	24.1	24.4	24
NAFTA ^۱	33.8	38.7	37.9	43.2	48.7	49	48.3	46
۱۵ کشور اتحادیه اروپا	52.4	52.5	58.6	56.8	62.2	62.1	62.4	64.4

منبع: بانک توسعه آسیایی، ۲۰۰۶ (نفتا: معاهده تجارت آزاد آمریکای شمالی - کشورهای در حال توسعه آسیای شرقی به استثنای ژاپن منظور است).

جدول بالا نشان می‌دهد تجارت درون منطقه‌ای در آسیای شرقی از ۴۵ درصد از کل تجارت در اوایل دهه ۱۹۹۰ به ۵۵ درصد در سال ۲۰۰۵ افزایش یافته است که این رقم فقط کمی پایین تر از ۶۲ درصد ۱۵ کشور منطقه اتحادیه اروپا است. آنچه که بیان آن مهم تر است اینکه این نسبت بالای تجارت درون منطقه‌ای بدست آمده بدون وجود هیچ نهاد و اتحادیه اقتصادی و سیاسی رسمی بدست آمده است.

سرمایه‌گذاری درون منطقه‌ای در آسیای شرقی نیز حائز اهمیت است و باید مورد توجه قرار گیرد. موتور رشد اقتصادی منطقه‌ای به وسیله سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

1. North American Free Trade Agreement



راه می‌افتد که این سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در جهت زنجیره تامین می‌باشد که به وسیله الگوی توسعه موازی در منطقه ایجاد شده است. این مدل فقط شامل شبکه‌های مختلف مؤسسات اقتصادی و صنایع در کل منطقه نمی‌باشد بلکه بیشتر زنجیره تامین تجزیه شده و گسترانده شده از نظر جغرافیایی در کل منطقه است. این نوع از تبادلات شبکه‌ای تجاری و سرمایه‌ای تأثیرات عمیقی بر همگرایی اقتصادی آسیای شرقی دارد زیرا شرایط جدید مستلزم همکاری دولتی و ایجاد ساختار نهادی است. در حال حاضر هر کشوری قسمتی از زنجیره تامین را بر عهده می‌گیرد و این مفهوم شبکه افقی است. طبق آمار بانک توسعه آسیایی، جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بداخل آسیای شرقی شامل ژاپن از ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۵ چهار برابر شده است که در سال ۲۰۰۴ این جریان در منطقه به ۲۱ درصد از کل دنیا رسیده است. طی دوره مشابه جریان بخارج سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از آسیای شرقی بطور قابل توجهی از ۵ درصد به ۱۴ درصد افزایش یافته است. داده‌های بانک توسعه آسیایی نشان می‌دهد که منبع اصلی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در آسیای شرقی و جنوب شرقی از درون خود منطقه می‌باشد. بین سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۲ چهار کشور آسیای شرقی (کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و هنگ کنگ) بزرگ‌ترین منبع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی برای چین، اندونزی و مالزی بودند. همچنین آنها ۴۸ درصد از کل جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به آس آن و چین را بین ۱۹۹۰ و ۲۰۰۲ انجام داده‌اند (کوردا، ۲۰۰۵).

بنابراین می‌توان افزایش جریان‌ات به درون FDI کشورهای در حال توسعه را مشاهده نمود که سهم کشورهای در حال توسعه در این زمینه افزایش یافته است. این فرصت‌ها فراهم شده تا اقتصادهای کاربر کشورهای پیرو به سرعت به اجرای استراتژی‌های معتبر توسعه اقتصادی که با مزیت نسبی آنها سازگار است، پردازند. اما میزان بهره مندی واقعی کشورها و مناطق از این فرصت، بستگی بسیار زیادی به محیط درست سیاستی، ظرفیت‌های نهادی و اجرایی دارد.

۳-۲. سیاست‌های راهبرد پیشرو-پیرو

در قسمت‌های پیشین فرآیندهای پیشرو-پیرو مورد بررسی قرار گرفت. اما مسأله مهم‌تر اصولی است که این فرآیندها در بستر آنها انجام شده است. به‌عنوان نمونه تأکید بر روند الگوبرداری و پیرو بودن وجود دارد اما چگونه کشورهای پیرو، پیشروی خود را انتخاب نموده‌اند از اصول این راهبرد است. همچنین بر روند تغییرات تأکید بسیاری شده است اما شاخصه‌های این تغییرات چیست از موضوعات این مسأله می‌باشد.

اولین سیاست، ایجاد تغییرات ساختاری می‌باشد. به‌خوبی می‌توان دید این فرآیندها و حرکت‌های عمودی و افقی درون کشوری و درون منطقه‌ای بدون تغییرات ساختاری امکان پذیر نیست. تغییرات ساختاری خود شامل تغییرات در شاخص‌های مختلفی می‌باشد که به برخی از اهم آنها اشاره می‌کنیم. یکی از این تحولات، تغییرات سهم اشتغال و ارزش افزوده در بخش‌ها بوده است به‌طوری‌که در کشورهای صنعتی غربی سهم اشتغال بخش کشاورزی از بیش از ۸۰ درصد به کمتر از ۱۰ درصد کاهش یافته است. این الگو تا دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت تا هنگامیکه افزایش دستمزدها در صنعت ساخت باعث تعدیل رشد بخش صنعت ساخت گردید و فضا برای بخش خدمات فراهم شد. امروزه برتری و غالب بودن خدمات در تمام کشورهای غربی قابل توجه است.

کشورهایی که در دوره بعد از جنگ جهانی دوم به دنباله‌روی کشورهای غربی رفتند نیز تخصیص نیروی کار مشابهی را تجربه نمودند. سهم اشتغال بخش کشاورزی ژاپن و ببرهای آسیایی در اواخر دهه ۱۹۸۰ بسیار ناچیز و قابل چشمپوشی بود و تسلط صنعت ساخت جای خود را به بخش‌های خدماتی داده بود. در چین و هند نیز تخصیص نیروی کار از کشاورزی به صنعت ساخت صورت گرفته است.

بنابراین الگوی مشابهی از تغییرات ساختاری در ببرهای آسیای شرقی (کره جنوبی، سنگاپور، هنگ کنگ و تایوان) در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و نیز در قطب‌های جدید رشد (برزیل، چین و هند) از دهه ۱۹۸۰ آغاز گردید. بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۲۰۰۹ در کره جنوبی سهم ارزش افزوده کشاورزی از تولید ناخالص داخلی از ۳۹ به ۳ درصد کاهش یافت در حالیکه سهم صنعت ساخت از ۱۴ به ۲۸ درصد افزایش یافته است.

تغییرات مشابهی در این دوره در چین نیز اتفاق افتاد به طوری که سهم ارزش افزوده کشاورزی از تولید ناخالص داخلی از ۳۸ به ۱۰ درصد و سهم صنعت ساخت از ۲۹ به ۳۴ درصد افزایش یافت (جاندر، ۲۰۱۲).

یکی دیگر از تغییرات ساختاری روی داده، تغییرات در توزیع جمعیت از نواحی روستایی به شهری می‌باشد. رشد در صنعت ساخت و خدمات که در مناطق شهری رخ می‌دهد، منجر به کاهش سهم جمعیت روستایی می‌شود. الگوهای سکونت جهانی نشان می‌دهد این پدیده، به صورت آرام در اکثر دیگر کشورها در حال وقوع است. در اکثر کشورهای در حال توسعه تا دهه ۱۹۶۰ حداقل ۷۰ درصد جمعیت در نواحی روستایی ساکن بودند، اما از دهه ۱۹۹۰ در کشورهای برزیل، روسیه و ببرهای آسیایی، سهم جمعیت روستایی به ۳۰ درصد کاهش یافت. در آغاز اصلاحات اقتصادی در دهه ۱۹۸۰ چین ابتدا دارای یک اقتصاد مبتنی بر کشاورزی بود. حتی در سال ۱۹۹۰ سهم جمعیت روستایی ۷۳،۶ درصد و سهم محصولات اولیه ۲۷،۱ درصد GDP بود. در سال ۲۰۰۹ این سهم‌ها به ۲۷،۱ (سهم جمعیت روستایی) و ۱۱،۳ (سهم محصولات اولیه) کاهش یافت. مشخصه دیگر تغییرات ساختاری، توسعه بخش صنعت ساخت بدلیل رشد بهره‌وری است که به وسیله نسبت سرمایه به نیروی کار تقویت می‌گردد. در دهه اخیر این نسبت در چین رو به افزایش بوده به طوری که در حال رسیدن به کشورهای آسیای شرقی می‌باشد (لین، وانگ، ۲۰۱۲).

بدلیل اهمیت تغییرات ساختاری به عنوان اولین خصوصیت پیشرو-پیرو در اینجا در کنار تجربه‌های موفق که در قسمت فوق بیان گردید، تجربه‌های ناموفق را هم بیان می‌کنیم تا مشاهده کنیم که اگر تغییرات ساختاری بدرستی انجام نشود، منجر به رشد و توسعه یافتگی نخواهد شد.

بررسی وضعیت اقتصادهای آفریقایی قابل توجه است چرا که آنها موضوع اصلی مسأله چالش توسعه امروزی را تشکیل می‌دهند. آنها دارای بسیاری از علائم هستند که نشان می‌دهد تحول ساختاری به طور محدود در این کشورها انجام شده است. در سال ۱۹۶۵ کشاورزی ۲۲ درصد GDP این کشورها را داشته است و سهم خدمات ۴۷ درصد و صنعت ۳۱ درصد بوده است که سهم صنعت ساخت ۱۷،۵ درصد بوده است. در سال

۲۰۰۵ سهم کشاورزی ۱۵ درصد، خدمات ۵۲ درصد و صنعت ۳۳ درصد شده است که سهم صنعت ساخت به کمتر از ۱۵ درصد رسیده است (مدیسون، ۲۰۱۰).

بنابراین می‌توان مشاهده نمود که سهم صنعت ساخت کاهش یافته است. کاهش پایدار در سهم نیروی کار کشاورزی نیز یکی از حقایق آشکار شده توسعه اقتصادی است که در کشورهای جنوب صحرای آفریقا مشاهده نمی‌شود. سال ۲۰۰۸ سهم بخش صنعت ساخت در تولید ناخالص داخلی آفریقا به ۱۰ درصد رسید که نسبت به ۱۹۹۰ کاهش را نشان می‌دهد که خود نشانه‌ای از صنعت زدایی شدن است. همچنین بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۸، بخش معدن آفریقا توسعه یافته و سهم آن از ۵ درصد به ۲۶ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده است که این میزان دو و نیم برابر میانگین کشورهای در حال توسعه است و علامت دیگری است که منطقه در روند تغییرات ساختاری اقتصادش از اقتصاد متکی به منابع به اقتصاد مدرن، عقبگرد داشته است. یعنی به جای آنکه به سمت صنعتی شدن بیشتر رفته باشد به سمت اقتصاد متکی به منابع طبیعی رفته و این عقبگرد در تغییرات ساختاری محسوب می‌شود. (لین، ۲۰۱۱).

تنوع بخشی اقتصادی نیز در آفریقا محدود است. بسیاری از این کشورهای کوچک بر صادراتی متکی هستند که متمرکز بر طیف کمی از کالاهای اولیه با تغییرات قیمتی بالاست. در موارد متعددی در طول زمان بیشتر بر بهره برداری منابع معدنی متمرکز شده بودند (برتلمی و سودرلینگ، ۲۰۰۱).

بنابراین ایستایی در ترکیب صادرات کشورهای آفریقایی مشاهده می‌شود برخلاف روند رو به رشدی که در کشورهای آسیای شرقی به خوبی می‌توان دید. طبق آمار سهم کشورهای جنوب صحرای آفریقا در دنیا در تولید صنعت ساخت و صادرات محصولات صنعت ساخت طی سه دهه گذشته از ۰،۴ و ۰،۳ در سال ۱۹۸۰ به ۰،۳ و ۰،۲ در سال ۲۰۰۸ کاهش یافته است (لین، ۲۰۱۱).

ناتوانی در توسعه و ارتقاء ساختار صنعتی کشورهای جنوب صحرای آفریقا و در تنوع سازی صنعت ساخت خود باعث شده کشورهای جنوب صحرای آفریقا بر خلاف دیگر کشورهای در حال توسعه بخصوص آسیا، منافع محدودی از صنعتی زدایی شدن کشورهای درآمد بالا بدست آورده‌اند نتوانند فرصت‌های انتقال مراحل بین نسل‌ها را

بدست آورند. در کنار عدم توجه به تغییرات ساختاری در اکثر کشورها که در قسمت بالا به آن اشاره شد که خود یکی از دلایل اصلی واگرایی کشورها از کشورهای موفق می‌باشد، دلایل دیگری نیز برای واگرایی برخی اقتصادها و سیاست‌های اتخاذ شده آنها وجود دارد. این دلایل در وضعیتی است که حتی کشور اقدام به تغییرات ساختاری می‌زند اما این تغییرات ساختاری متناسب با ساختار عوامل تولید و مزیت نسبی خود نمی‌باشد. بنابراین در برخی موارد کشور اصلاً در جهت تغییرات ساختاری حرکت نمی‌کند اما در برخی موارد کشور در جهت تغییرات ساختاری حرکت می‌کند اما این تغییرات با مزیت‌های نسبی کشور و ساختار عوامل تولیدش، همسو نمی‌باشد.

برای فهم آنکه چرا اهداف سیاستی بلند پروازانه رهبران کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ منجر به شکست گردید، باید خصوصیات کلیدی ساختار موجودی عوامل کشورها مورد بررسی قرار گیرد. در کشورهای در حال توسعه که نوعاً از وفور نسبی منابع طبیعی یا نیروی کار غیرماهر برخوردار هستند و با کمبود سرمایه انسانی و فیزیکی مواجه هستند، صنایع کاربر و منابع بر در این کشورها دارای مزیت نسبی در بازارهای باز و رقابتی می‌باشد. برعکس در کشورهای توسعه‌یافته با وفور سرمایه و کمبود نسبی نیروی کار، صنایع سرمایه بر بیشترین قدرت رقابت را خواهند داشت (هکچر اوهلین، ۱۹۹۱).

اما پارادایم توسعه که به‌وسیله اکثر رهبران کشورهای در حال توسعه بعد از جنگ جهانی دوم اتخاذ گردید و در تفکر اجتماعی غالب در اقتصادهای توسعه دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بنا شد، مبتنی بر استراتژی‌های صنایع سنگین بود. چرا که رهبران این کشورهای در حال توسعه دارای رویاهای بزرگی برای کشورهایشان بودند و می‌خواستند با آخرین تکنولوژی‌های روز دنیا به رقابت بپردازند. بنابراین اینگونه استراتژی‌ها، کشورهای در حال توسعه را توصیه می‌نمود به توسعه صنایع پیشرفته همانند کشورهای صنعتی درآمد بالا بپردازند. این جهت‌گیری یک اشتباه مهلک بود به‌طوری‌که این رویکرد، یک استراتژی علیه مزیت نسبی می‌باشد. این استراتژی موجب بالا رفتن هزینه‌های تولید در آن کشور در این صنایع در مقایسه با کشورهایی که همین صنایع را مطابق با مزیت نسبی خود توسعه دادند، می‌شود. چون با کمبود سرمایه مواجه هستند بنابراین وقتی

صنایع سنگین سرمایه بر ایجاد می‌کنند هزینه‌های تولیدشان بسیار بالا خواهد رفت اما کشورهایی که دارای سرمایه بالا هستند بدلیل اینکه در صنایع سرمایه بر دارای مزیت نسبی می‌باشند هزینه تولیدشان به مراتب کمتر خواهد شد. در این شرایط بنگاه‌هایی که با چنین هزینه‌های بالای تولید مواجه هستند نمی‌توانند در یک بازار باز رقابتی ادامه حیات دهند مگر اینکه دولت‌های آنها از طریق اعطای یارانه‌های زیاد یا انگیزه‌های مالیاتی، حمایت‌های قوی را از آنها به عمل آورد.

مثال‌هایی از این قبیل استراتژی‌هایی را می‌توان اقدام اندونزی در ایجاد صنعت ساخت کشتی در دهه ۱۹۶۰ نام برد در حالیکه تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور در آن زمان فقط ۱۰ درصد مهم‌ترین رقیبش یعنی هلند بود. یعنی دارای این قدرت رقابت با هلند نبود چون هنوز در رده کشورهای با درآمد پایین نسبت به هلند قرار داشته و نمی‌توانسته وارد صنعت سرمایه بر ساخت کشتی شود. وجه مشترک این استراتژی‌ها این بود که دولت‌ها صنایع کشورهایی را هدف قرار داده بودند که درآمد سرانه آنها بسیار بالاتر از آن کشور بوده است و نتیجه این می‌شد که آن کشور نمی‌توانست آن کالاها را با هزینه قابل رقابت و دارای مزیت تولید کند و از این‌رو قادر به رقابت در این صنایع نبودند.

جدول ۶. نمونه‌هایی از جاه طلبی غیرواقعی اقتصادهای دنیا

کشور	صنعت	زمان	تولید کننده اصلی در آن زمان	تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی کشور متأخر (دلار)	تولید ناخالص داخلی واقعی کشور پیشرو (دلار)	نسبت درآمد سرانه پیشرو به پیشرو (متأخر)
چین	اتومبیل	دهه ۱۹۵۰	ایالات متحده	577	10897	5%
کنگو	اتومبیل	دهه ۱۹۷۰	ایالات متحده	761	16284	5%
مصر	آهن، فولاد و محصولات شیمیایی	دهه ۱۹۵۰	ایالات متحده	885	10897	8%
هند	اتومبیل	دهه ۱۹۵۰	ایالات متحده	676	10897	6%
اندونزی	کشتی سازی	دهه ۱۹۶۰	هلند	983	9798	10%
سنگال	کامیون و تریلر	دهه ۱۹۶۰	ایالات متحده	1511	13419	11%
ترکیه	اتومبیل	دهه ۱۹۵۰	ایالات متحده	2093	10897	19%
زامبیا	اتومبیل	دهه ۱۹۷۰	ایالات متحده	1041	16284	6%

منبع: مدیسون، 1995

البته این نکته قابل ذکر است که موارد فوق دلیل بر این نیست که دولت نقشی در مسیر توسعه یافتگی ندارد بلکه دولت نقش مهمی را باید در مسیر توسعه و ایجاد تغییرات ساختاری ایفاء نماید و اینگونه نیست که دخالت دولت و سیاستگذاری دولت مردود باشد. بر خلاف نظریات بازار آزاد، بازار به تنهایی نمی‌تواند برای انتخاب و پرورش صناعی که در آن کشور دارای مزیت نسبی هستند کافی باشد. فرآیند ارتقاء ساختار صنعتی به سطحی بالاتر که با موجودی عوامل آن کشور سازگار باشد، نمی‌تواند فقط متکی به مکانیسم بازار باشد. دولت نقش مهمی در فراهم آوردن زیرساخت‌های لازم و مواد مورد نیاز تولید ایفا می‌کند.

در این مسیر باید به این جمله عمل نمود که موفقیت ساده است. انجام بده آنچه را که درست است، در مسیر درست، در زمان درست. قسمت صریح و مشخص این جمله به خوبی در کشورهای در حال توسعه بکار گرفته نشد، کشورهایی که دهه‌ها درگیر یافتن استراتژی‌های توسعه اقتصادی مؤثر بوده‌اند. اولین مشکل در انجام "چیز درست" است. آنها می‌توانستند به سادگی از تاریخ یاد بگیرند و با دقت آنچه را که به آنها کمک می‌کرد تا در مسیر کشورهای موفق قرار بگیرند، تحلیل نمایند همانطور که انگلستان به دنبال‌روی از هلند در قرن شانزدهم توانست از هلند نیز پیشی گیرد، ایالات متحده در دنبال‌روی از انگلستان در قرن ۱۹، بعد از آن ژاپن و بعد تعداد کمی از کشورها در قرن بیستم این مسیر را طی کردند.

سیاست دوم چگونگی الگوبرداری کشورهای پیرو از پیشرو می‌باشد. در مجموع تجارب تاریخی انقلاب صنعتی، برخی بینش‌ها و مسیرها را ارائه می‌دهد؛ اول اینکه مدل پیشرو - پیرو در روندهای کشورهای موفق دیده می‌شود و می‌توان گفت کشورهای پیرو با قدم گذاشتن در مسیر کشورهای پیشرویی که درست انتخاب شده بودند و از نظر نسلی به یکدیگر نزدیک بودند و از نظر سطح درآمد اختلاف فاحشی نداشتند، توانستند به توسعه یافتگی برسند. به بیان دیگر کشورهای نسل‌ها و موج‌های مختلف از نظر اقتصادی، فاصله زیادی با یکدیگر در زمان خودشان را نداشتند. دوم، کشورهای متأخر دارای امتیاز عقب ماندگی^۱ هستند و تحت شرایط معین، می‌توانند به سرعت به کشور پیشرو خود برسند و حتی از آن پیشی بگیرند.

1. Backwardness

جدول ۷. وضعیت کشورهای پیشرو (عدم اختلاف فاحش سطوح درآمد سرانه کشورهای پیرو با کشورهای پیشرو خود) (درآمد سرانه بر حسب دلار)

کشورهای اروپا انگلستان را هدف خود قرار داد چرا که شکاف درآمدی بیش از حد کم بود		ژاپن آلمان را هدف خود قرار داد (دوره میجی)			ژاپن ایالات متحده را هدف خود قرار داد (بعد از جنگ جهانی دوم)	
1870	درصد از UK	1890	1900	درصد از آلمان	1950	1960
1876	59%	2376	2876		5186	7398
1839	58%	2428	2985	100%	3881	7705
3190	100%	4009	4492		6939	8645
2445	77%	3392	4091		9561	11328
737		1012	1180	40%	1921	3986
35%						
کشورهای شرق آسیا (NIE) شامل کره جنوبی (ژاپن را هدف خود قرار دادند)		چین کشورهای NIE شامل کره جنوبی را هدف قرار داد			متأخرین (هند و ویتنام) چین را هدف خود قرار داده‌اند	
1960	درصد از ژاپن	1980	1990	درصد از کره	2000	2008
8645		12931	16430		20353	23742
11328		18577	23201		28467	31178
3986	100%	13428	18789		20738	22816
1226	25%	4114	8704	100%	14375	19614
662		1061	1871	23%	3421	6725
763		938	1309		1892	2975
799		757	1025		1809	2970
44%						

منبع: چاندر، ۲۰۱۲

خصوصیت سوم توجه کشورهای پیرو به مزیت نسبی و اتخاذ سیاست توسعه صادرات با توجه به مزیت‌های نسبی خود بوده است. بنابراین هم توجه به مزیت نسبی و هم توسعه صادرات کالاهای مزیت دار اهمیت دارد و تاکید بر روی قدم گذاشتن در مسیر کشور پیشرو از نظر صنعتی شدن صادرات محور است. عدم موفقیت بسیاری از کشورهای در حال توسعه در رسیدن به مرز توسعه یافتگی بدلیل تقلید نادرست آنها بود. به عنوان نمونه برخی استراتژی مبتنی بر جایگزینی واردات (IS)^۱ برای توسعه صنایع پیشرفته را اتخاذ نمودند که در کشورهای صنعتی نیز وجود داشت. اما مسأله موفقیت

1. Import Substitution

ژاپن و آسیای شرقی بدلیل تبعیت آنها از مزیت نسبی اشان یا همان اتخاذ سیاست‌های پیرو مزیت نسبی (CAF)^۱ بوده است (صنعت نساجی در دوره میجی، صنایع ساخت سنگین شامل اتومبیل در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ و الکترونیک در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰) و دولت‌هایشان نیز نقش تسهیل کننده را ایفاء نمودند. مسیر موفق ژاپن به‌وسیله نسل‌های بعدی ادامه یافت و همگی این نسل‌ها با توجه به مزیت نسبی که داشتند پیرو نسل قبلی خود بودند. کره جنوبی نیز ارتقاء صنعتی را به‌وسیله صنعتی شدن صادرات محور و با توجه به مزیت نسبی خود به پیش برده است. تا اوایل دهه ۱۹۸۰ محصولات کاربر که اصولاً شامل صنایع چوبی و لباس می‌شد در حدود ۶۰ درصد از کل صادرات کره را شامل می‌شد. از سال ۱۹۸۳ صنایع سرمایه بر ماشین آلات و تجهیزات حمل و نقل سهم بالایی در صادرات این کشور پیدا کردند. بعد از اواسط دهه ۱۹۹۰، سهم این بخش‌ها از پنجاه درصد نیز فراتر رفت. (لین و چانگ آ، ۲۰۰۹)

در موج‌های بعدی نیز این اتفاق تکرار شده است. به‌عنوان نمونه تغییر مشابهی در ترکیب صادرات چین نیز اتفاق افتاد. اگر بخواهیم در این آمار به صورت جزئی تر وارد شویم و سهم انواع صنایع ساخت را نیز به تفکیک بررسی کنیم، می‌بینیم در یک چهارم پایانی قرن بیستم، صادرات چین از صادرات محصولات ابتدایی و منابع بر (که دارای سهم ۵۵ درصدی در صادرات این کشور بودند) به صادرات محصولات صنعت ساخت (که بعد از این تغییرات ۹۰ درصد صادرات چین را تشکیل می‌دهند) تغییر یافت. بخصوص سهم صنایع سبک از ۳۰ درصد از کل صادرات در دوره ۸۵-۱۹۸۰ به نزدیک ۴۳ درصد در دوره ۲۰۰۰-۱۹۹۵ افزایش یافت. که البته با تداوم این روند، چین در حال گذار از صنایع سبک به صنایع پیشرفته تر می‌باشد و این به مفهوم پرورش صنایع مطابق با CAF در چین است که خود تبیین کننده چرایی صنعتی شدن پایدار چین و رشد صادرات این کشور در طول ربع قرن می‌باشد (WITS, UNCOMTRADE) و (UNCTAD).

1. Comparative-Advantage-Following
2. Chang

۴. نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادات

در این تحقیق به تبیین و احصاء فرآیندها، پویایی‌ها و سیاست‌های همگرایی میان کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه‌پرداختیم. همانطور که اشاره گردید اهمیت موضوع از آن جهت است تا کشورهای در حال توسعه بتوانند با پیروی از مسیر طی شده کشورهای موفق، این مسیر را طی نمایند. به دست آوردن فرآیندها، سیاست‌ها و اقداماتی که کشورهای در حال توسعه انجام داده‌اند می‌تواند برای کشورهای در حال توسعه نسل فعلی توسعه بسیار مفید و راه‌گشا باشد. طبق نتایج بدست آمده در این تحقیق راهبرد پیشرو-پیرو (به‌عنوان الگویی موفق جهت توسعه‌یافتگی) دارای دو جنبه اصلی فرآیندها و نیز سیاست‌ها می‌باشد. در جنبه اول فرآیندها و پویایی‌ها به دو بخش پویایی‌های درون‌کشوری پیشرو - پیرو و درون منطقه‌ای تقسیم می‌شود. فرآیندهای درون‌کشوری طی شده توسط کشورهای در حال توسعه موفق شامل فرآیند دنباله‌روی از کشورهای توسعه‌یافته و رسیدن به سطح توسعه‌یافتگی از طریق صنعتی شدن و بهینه‌سازی صنایع، فرآیند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تجارت‌محور و فرآیند تخصص‌گرایی توافق شده می‌باشد. همچنین فرآیندها و پویایی‌های درون منطقه‌ای شامل فرآیندهای پلکانی و زنجیره‌ای (موجهای صنعتی شدن منطقه‌ای) و فرآیندهای تجارت و بازار و سرمایه‌گذاری بین منطقه‌ای می‌باشد. جنبه سیاست‌های الگوی پیرو-پیشرو نیز، سه سیاست اصلی تبیین و توضیح داده شده است؛ ایجاد تغییرات ساختاری، چگونگی الگوبرداری کشورهای پیرو از پیشرو و همچنین توجه کشورهای پیرو به مزیت نسبی و اتخاذ سیاست توسعه صادرات با توجه به مزیت‌های نسبی از جمله اصلی‌ترین آنها می‌باشد که در تحقیق حاضر به آنها پرداخته شده است.

همانطور که مشاهده می‌شود مسیر طی شده توسط کشورهای در حال توسعه موفق نسل‌های قبلی اکنون برای کشورهای در حال توسعه‌ای همچون ایران می‌تواند بسیار راهگشا و مفید باشد و هدف اصلی این تحقیق، پژوهش در این خصوص و تبیین این مسیر می‌باشد که فرآیندها و سیاست‌های این الگو احصاء و تبیین گردید. سیاست‌گذاران می‌توانند در اسناد بالادستی و نیز سیاست‌های اقتصادی خود موارد مذکور را مد نظر قرار دهند.

منابع

- پوراحمدی میدی، حسین. (۱۳۸۹). «همگرایی و واگرایی در روابط اتحادیه اروپا- امریکا: موضوعات و زمینه‌ها»، *مجله روابط خارجی*، ۲(۵). صص ۸۱-۴۱.
- خلیلی عراقی، سید منصور و مسعودی، ناهید. (۱۳۸۵). «تئوری همگرایی و جایگاه ایران»، *جستارهای اقتصادی*، ۳(۶). صص ۱۱۲-۸۳.
- سعادت، رحمان و مسعودی، ناهید. (۱۳۹۳). «بررسی همگرایی اقتصادی میان ایران و کشورهای حوزه دریای خزر (کاربرد مدل جاذبه)». *پژوهشنامه بازرگانی*، ۱۹(۷۳). صص ۵۴-۲۹.
- صادقی، سید کمال؛ پور عبدالهیان، محسن؛ محمدزاده، پرویز؛ کریمی، زهرا و علی مرادی، پروین. (۱۳۹۶). «بررسی همگرایی دموکراسی در کشورهای در حال توسعه با استفاده از رهیافت اقتصادسنجی فضایی»، *مدلسازی اقتصادی*، ۱۱(۴۰). صص ۱۱۴-۹۵.
- Amoako, K. Y. (2011). The Africa Transformation Report, Powerpoint presented at the African Center for Economic Transformation Workshop on Growth and Transformation in Africa, Bellagio, Italy, April, 2011.
- Chandra Vandana, Justin Yifu Lin, Yan Wang. (2012). Leading Dragons Phenomenon New Opportunities for Catch-Up in Low-Income Countries. The World Bank, Development Economics Vice Presidency, Policy Research Working Paper.
- FDI intelligence, Special Report, 2011
- rowth Commission. (2008). The Growth Report: Strategies for Sustained Growth and Inclusive Development. Washington, D.C.
- ausmann, R., D. Rodrik, and A. Velasco. (2005). "Growth Diagnostics." In J. Stiglitz and N. Serra (eds.), The Washington Consensus Reconsidered: Towards New Global Governance. Oxford: Oxford University Press.
- Harrison, A., and A. Rodríguez-Clare. (2010). "Trade, Foreign Investment, and Industrial Policy for Developing Countries." In D. Rodrik (ed.), Handbook of Economic Growth, Vol. 5. Amsterdam, The Netherlands: North-Holland, p. 4039-213.
- Hausmann, R. and Klinger, B. (2006). Structural Transformation and Patterns of Comparative Advantage in the Product Space. Working Paper No. 128. Cambridge, MA: Harvard University Center for International Development.

- Hausmann, R., and D. Rodrik. (2003). "Economic Development as Self-Discovery." *Journal of Development Economics* 72(2): 603–33.
- Hidalgo, C.; Klinger, A. B.; Barabasi, A.-L. and Hausmann, R. (2007). 'The Product Space Conditions the Development of Nations', *Science* 317: 482–7.
- Kojima, Kiyoshi. (2000). "The Flying Geese Model of Asian Economic Development: Origin, Theoretical Extensions, and Regional Policy Implications." *Journal of Asian Economics* 11: 375-401
- Lin, Justin Yifu. (2011). "From Flying Geese to Leading Dragons: New Opportunities and Strategies for Structural Transformation in Developing Countries", WIDER annual lecture 15.
- Lin, J.Y., and H. Chang. (2009). "DPR Debate: Should Industrial Policy in Developing Countries Conform to Comparative Advantage or Defy It?" *Development Policy Review* 27(5): 483–502. (Reprinted as the debate in chapter II of this volume.)
- Lin, J.Y., and C. Monga. (2010). "The Growth Report and New Structural Economics. Policy Research Working Papers Series 5336, World Bank, Washington, D.C.
- Lin, J.Y., and C. Monga. (2011). "DPR Debate: Growth Identification and Facilitation: The Role of the State in the Dynamics of Structural Change." *Development Policy Review* 29(3): 259–310.
- Lin, J.Y., and Volker Treichel, (2012). "Applying the Growth Identification and Facilitation Framework: The Case of Nigeria", World Bank, Washington, D.C.
- Lin, J.Y. (2009). *Economic Development and Transition: Thought, Strategy, and Viability*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lin, Justin. (2015). *New Structural Economics A Framework for Rethinking Development and Policy*. The World Bank. Retrieved March 7,.
- Lin, Justin Yifu and Yan Wang. (2008). *China's Integration with the World: Development as a process of Learning and Industrial Upgrading*, World Bank Policy Working paper 4799. December 2008.
- Maddison, A. (1995). *Monitoring the World Economy, 1820–1992*. Paris: OECD.
- Maddison, A. (2010). "Historical Statistics of the World Economy: 1–2008 AD" (www.ggdc.net/maddison/Historical_Statistics/vertical-file_02-2010.xls).
- MOFCOM. (2010). *Statistical Bulletin of China's Outward Foreign Direct Investment*
- Monga, C. (2011). *Shifting Gears: Igniting Structural Transformation in Africa*, *Journal of African Economies*, forthcoming.

- Pritchett, L. (1997). Divergence, Big Time. | Journal of Economic Perspectives 11 (3): 3–17.
- Rodrik, Dani. (2010). “Globalization, Structural Change and Productivity Growth.” Working Paper 17143. National Bureau of Economic Research, Cambridge, MA.
- Rodrik, D. (2004). “Industrial Policy for the Twenty-First Century.” Cambridge, MA.
- Rodrik, D. (2009). ‘Industrial Policy: Don’t Ask Why, Ask How’, Middle East Development Journal 1 (1): 1–29.
- Shimposha, Toyo Keizai. (2000). Chapter 5 in —Globalization of Developing Countries: Is Autonomous Development Possible?! (Tojokoku no Globalization: Jiritsutechi Hatten wa Kanoka).
- Stiglitz Joseph, Justin Yifu Lin. (2013). "The Rejuvenation of Industrial Policy", Policy Research Working Paper, Office of the Chief Economist.
- UNCTAD (2011). Economic Development in Africa – Fostering Industrial Development in Africa in the New Global Environment, Special Report, UNCTAD/UNIDO. New York and Geneva.
- Wang, Y. (2009) Development Partnerships for Growth and Poverty Reduction: A Synthesis of the First Event Organized by the China-DAC Study Group. Beijing: International Poverty Reduction Center in China, October 28–29, 2009.
- World Bank. Forthcoming. “Light Manufacturing-Focused Policies to Enhance Private Investment and Create Productive Jobs.” Washington, DC: World Bank.
- World Bank/DFID. (2008). “Nigeria Value Chain Analysis: Sector Choice and Market Analysis Report.” EME consultants, London.
- World Bank. (2011). Global Development Horizons 2011— Multipolarity: The New Global Economy, World Bank: Washington D.C.

۴۰

پژوهش‌های
روابط بین‌الملل

فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره هشتم، شماره

اول، شماره پیاپی

بیست و هفتم

بهار ۱۳۹۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی